



به جست و جوی گلستان:

نگاهی به قصه های ابراهیم گلستان

ناستین (آسیه) جوادی

به نام او



کتابخانه ملی و اسنادی

سرشناسه	جوادیه آسیه ۱۳۲۵ -
عنوان و نام پدیدآور	به جست‌وجوی گلستان: نگاهی به قصه‌های ابراهیم گلستان / ناستین (آسیه) جوادیه
مشخصات نشر	تهران: کتاب کوله‌پشتی، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری	۱۶۸ ص.
شابک	978-600-461-408-5
وضعیت فهرست‌نویسی	فیبا
عنوان دیگر	نگاهی به قصه‌های ابراهیم گلستان
موضوع	گلستان، ابراهیم، ۱۳۰۱ - -- نقد و تفسیر
موضوع	داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴ -- تاریخ و نقد
	Persian Fiction -- 20th Century -- History and Criticism
	نویسندگان ایرانی -- قرن ۱۴ -- نقد و تفسیر
	Authors, Iranian -- 20th Century -- Criticism and Interpretation
رده‌بندی کنگره	PIR ۸۱۹۲/۵۵۲ ی ۸۳ ۱۳۹۶
رده‌بندی دیویی	۸۶۳۰۹/۳
شماره کتابشناسی ملی	۴۹۸۶۸۳۹

به جست و جوی گلستان نگاهی به قصه‌های ابراهیم گلستان

ناستین (آسیه) جوادی



کتاب گوله‌پشتی



کتاب کوله‌پشتی

به جست‌وجوی گلستان
نگاهی به قصه‌های ابراهیم گلستان
ناستین (آسیه) جوادی

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۱-۴۰۸-۵

نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۱

صفحه‌آرا: آئلیه کوله‌پشتی

طراح جلد: احمد شهیازی

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

نشر کتاب کوله‌پشتی

تلفن: ۶۶۵۹۴۸۱۰ - ۶۶۵۹۷۶۱۳

پست الکترونیک: koolehposhti_pub@yahoo.com

وبسایت: www.ketabekoolehposhti.com

اینستاگرام: [ketabekoolehposhti](https://www.instagram.com/ketabekoolehposhti)

آدرس: تهران، میدان انقلاب، ابتدای خیابان کارگر جنوبی، کوچه مهدیزاده، پلاک ۷، واحد ۱۰۲-۱۰۴
تمام حقوق برای ناشر محفوظ است.

قیمت: ۷۵۰۰۰ تومان

فهرست

۷.....	مقدمه
--------	-------

آذر، ماه آخر پاییز (شامل هفت داستان)

۱۲.....	به دزدی رفته‌ها
۱۶.....	آذر، ماه آخر پاییز
۲۱.....	تب عصیان
۲۵.....	در خم راه
۲۸.....	یادگار سپرده
۳۲.....	شب دراز
۳۵.....	میان دیروز و فردا

شکار سایه (شامل چهار داستان)

۴۴.....	بیگانه‌ای که به تماشا رفته بود
۴۸.....	ظهر گرم تیر
۵۰.....	لنگ
۵۶.....	مردی که افتاد

جوی و دیوار تشنه (شامل ده داستان)

۶۷.....	عشق سال‌های سبز
۷۰.....	چرخ فلک
۷۵.....	سفر عصمت
۷۷.....	صبح یک روز خوش
۷۹.....	ماهی و جفتش

طوطی مرده همسایه من.....	۸۱
بودن یا نقش بودن.....	۸۷
با پسر م روی راه.....	۹۷
درخت‌ها.....	۱۰۲
بعد از صعود.....	۱۰۶

مَد و مِه (شامل سه داستان)

از روزگار رفته حکایت.....	۱۱۰
مَد و مِه.....	۱۲۱
در بار یک فرودگاه.....	۱۳۱
اسرار گنج دره جنی (داستان بلند).....	۱۳۴
خروس (داستان بلند).....	۱۴۸
جهان‌بینی.....	۱۵۳
یادداشتی برای آشنایی بیشتر.....	۱۵۶
سؤال‌هایی که منتظر جواب‌اند.....	۱۶۲

مقدمه

حدود هفده سال پیش برای ادای دین درباره بزرگان عرصه ادب، تصمیم به تحقیق درباره آثار چند نویسنده مورد علاقه ام گرفتم. از آقایان، ابراهیم گلستان و غلامحسین ساعدی و از خانم ها، غزاله علیزاده را انتخاب کردم. کتاب های آماده، سال ها، به دلایل مختلف چاپ نشد جز کتاب آقای ساعدی که سال ۹۱، خارج از ایران و با حذف هایی، سال ۹۳ در ایران، به چاپ رسید.

روشی که برای بررسی کتاب ها انتخاب کردم در مرحله اول خواندن کلیه آثار در دسترس بود. سپس تک تک آثار به ترتیب تاریخ نگارش قصه، رمان و نمایشنامه دوباره خوانده و یادداشت برداری شد. در این تحقیق سعی شده است به شناخت شخصیت درونی و بیرونی زنان و مردان از دید نویسنده پرداخته شود.

ساختار کلی کتاب ها بر این اساس است که ابتدا به شرح مختصر قصه، رمان یا نمایشنامه می پردازد. سپس شخصیت ها به دو دسته مرد و زن تقسیم شده و معرفی مختصری از آن ها به دست می دهد. در ادامه، اثر را بررسی کرده و در انتهای کتاب طی یادداشتی به جهان بینی نویسنده اشاره ای دارد.

علاوه بر این، برای هر کتاب ویژگی دیگری در نظر گرفته ام. به طور مثال در کتاب آقای ساعدی به دو نکته که در آثار ایشان بارزتر بود پرداختم: ۱. وجود صداهای متنوع ۲. وجود حیوانات فراوان در آثار که بسامد آن ها در انتها آمده و یادداشتی مختصر بر آن نوشته ام.

در مورد خانم علیزاده، اضافه کردن چند عکس جدید و دو یادداشت از خودم که به مناسبت های مختلف نوشته ام و یادداشت هایی از دوستان غزاله برای تکمیل شناخت نویسنده آورده شده است.

کتاب آقای گلستان با همین الگو نوشته شد. در انتها یادداشتی از قرار ملاقات با ایشان و سؤالاتی که در آن مصاحبه قرار بود پرسیده شود آمده است.

اینک خوشحالم که دو کتاب دیگر به همت نشر «کوله‌پشتی» به چاپ می‌رسد. به همین سیاق ولی مفصل‌تر، کتابی درباره جواد مجابی در دست نگارش دارم که به‌زودی آماده چاپ می‌شود.

کتاب‌های ابراهیم گلستان:

۱. «آذر، ماه آخر پاییز» شامل هفت داستان، چاپ یکم ۱۳۲۷، چاپخانه نقش جهان - چاپ‌های بعدی ۱۳۴۸، ۱۳۵۱، ۱۳۵۵. چاپ پنجم ۱۳۷۳.
۲. «شکار سایه» شامل چهار داستان، چاپ یکم ۱۳۳۴، چاپخانه می‌هن، چاپ چهارم ۱۳۷۳.
۳. «جوی و دیوار تشنه» شامل دو داستان، چاپ یکم ۱۳۴۶، انتشارات روزن تهران - چاپ‌های بعدی ۱۳۴۸، ۱۳۵۰، ۱۳۵۵، ۱۳۷۲ انتشارات روزن نیوجرسی.
۴. «مد و مه» شامل سه داستان. چاپخانه میهن ۱۳۴۸، چاپ چهارم ۱۳۷۳ انتشارات روزن نیوجرسی.
- ۵- «خشت و آئینه» نوشته برای فیلم
۶. «اسرار گنج دره جنی» یک داستان از یک چشم‌انداز، انتشارات آگاه ۱۳۵۳، چاپ‌های بعدی ۱۳۵۷، ۱۳۷۳، انتشارات روزن نیوجرسی.
۷. «خروس» داستان بلند نوشته‌شده در سال ۱۳۴۹-۱۳۴۸، چاپ یکم ۱۳۷۴، انتشارات روزن نیوجرسی.
۸. گفته‌ها» نوشته‌های غیر داستانی و گفت‌وگو.
ترجمه‌ها:
۹. «زندگی خوش کوتاه فرنیسیس مکومبر» یک معرفی با ترجمه چند داستان ارنست همینگوی.
۱۰. «کشتی شکسته‌ها» ترجمه چند داستان
۱۱. «هکلیری فین» ترجمه رمان مارک تواین
۱۲. «دون ژوان در جهنم» ترجمه نمایشنامه برناردشاو

آفر، ماه آخر پاییز (شامل هفت داستان)

کتاب آذر، ماه آخر پاییز، چاپ اول در ۱۳۲۷ در چاپخانه نقش جهان و چاپ‌های بعدی ۱۳۴۸ و ۱۳۵۱ و ۱۳۵۵ و چاپ پنجم ۱۳۷۳ انتشارات روزن در نیوجرسی به چاپ رسید.

شامل هفت داستان است:

۱. به دزدی رفته‌ها، اردیبهشت ۱۳۲۶
۲. آذر، ماه آخر پاییز، اردیبهشت ۱۳۲۶
۳. تب عصیان، خردادماه ۱۳۲۷
۴. در خم راه آذرماه ۱۳۲۶ - اردیبهشت‌ماه ۱۳۲۷
۵. یادگار سپرده مردادماه، ۱۳۲۷
۶. شب دراز، آبان‌ماه ۱۳۲۶
۷. میان دیروز و فردا، شهریور - اسفندماه ۱۳۲۷

به دزدی رفته‌ها

خلاصه داستان:

در یک مطبخ قدیمی زنی خدمتکار را غرق در افکاری ترسناک می‌بینیم. زینب از یک طرف از کارگرهایی که امروز در خانه کار می‌کردند، می‌ترسد. نمی‌داند که آن‌ها خانه را ترک کرده‌اند یا در جایی پنهان شده‌اند و از طرفی ته دلش می‌خواهد که آن‌ها به سراغش بیایند. خصوصاً جوانی که موهای سیاه و چشم‌های سرخ دارد.

شخصیت‌ها:

زن‌ها: زینب، سکینه، زن

زینب: کلفت خانه، مجرد، خرافی و ترسو که خیالاتی است. ترس از دو دزد او را دچار اوهام و وحشت کرده است. درهم شدن توهم و ترس با خواست‌های جسمانی ذهنش را پریشان کرده است. در مقایسه با سکینه خود را زنی پاک می‌داند. زندگی تباه‌شده‌اش را دائم مرور می‌کند.

سکینه: کلفت همسایه که از نظر زینب زنی سبک‌سر و پتیاره است و به مردان لبخند می‌زند.

زن: خانم خانه که با تحکم زینب را تحقیر می‌کند. ترس زینب از دزدها او را هم می‌ترساند. او یقین دارد که کارگراها دو نفر بودند.

مرد‌ها: کارگراها (دزدان احتمالی)، علی (شوهر)، آقای کهنیم (صاحب‌خانه)، پسر ارباب. کارگراها: که یکی‌شان شاید جوانی بیست‌ساله با موی سیاه وزکرده و چشمانی سرخ و دیگری کامل مردی قدکوتاه با کلاه نمدی.

علی: بی خیال دزد است. ولی ترس های زینب دلش را به رحم می آورد.

صاحب خانه: که زینب بابت یهودی بودنش به او فحش می دهد. او هم می گوید یک عمله دیده نه دو تا.

پسر ارباب: که زینب جوان را در پانزده سالگی بی سیرت می کند.

بررسی:

دو زن در این قصه با پایگاه اجتماعی متفاوت، هر کدام با داغ تنهایی بر دل، از خود حرف می زنند. زینب در شروع با واگویه از سایه روی دیوار، چراغ نفتی و اشیاء، فضای ترس و توهم را که با سروصدای بیرون و خش و خش برگ ها همراه می شود، می پراکند. او در فکر عمله جوانی است که می پندارد توی شیروانی قایم شده تا نصفه شب به او حمله کند.

از سکنه کلفت همسایه که با مردها خوش و بش می کند و می خندد، بدش می آید. کلفتی که دهلیزهای ذهن خود را می کاود و از شعور کور خود رنج می برد و نمی خواهد نقطه کور زندگی اش را به یاد بیاورد و ذهنش را بر آن لحظه متمرکز کند. در پانزده سالگی پسر ارباب به او تجاوز کرده و او را در ترس از مرد، و سپس ناکامی جنسی و تلخی رها کرده است. سرریز جملاتی که در سرش می گذرد، فضا را مملو از دلهره و ترس می کند، صداهای درون ذهن زن با صداهای بیرون درهم شده و او را به وحشت می اندازد. امشب زینب از وحشت سر به زیر لحاف می برد و آن چنان لبش را به دندان می گزد که از آن خون می چکد.

زن دیگر همسر صاحب خانه، نیز به فکر دو مردی است که می پندارد در اتاق زیر شیروانی در کمین او هستند. او نیز می ترسد و فکر می کند شوهرش را بیدار کند یا نه؟ نویسنده ترس و تنهایی دو زن یکی فقیر و در مطبخ تاریک و دیگری مرفه و در رختخواب راحت را به گونه ای متفاوت بیان می دارد:

«سایه اش روی دو گوش دیوار افتاده بود. ته نیمه تاریک مطبخ، چکه چکه آب که از شیر می چکید، از نور ضعیف چراغ نفتی برق می زد. دیگ ها و کماجدان ها و کاسه های

مسی ته مطبخ، از روی طاقچه‌ها، سرد و عمیق به او نگاه می‌کردند، همان‌طور که فلز باید به او نگاه کند. باد از سوراخ شیشه پنجره نفیر می‌کشید و تو می‌آمد.» (ص ۱۱)

نویسنده دو نوع ترس متفاوت را از جنبه‌های مختلف مورد مذاقه قرار می‌دهد. نوع ترس زینب از نوع ترس‌های ساده و قدیمی زن‌های سنتی است. نویسنده از یک نردبان و سایه‌های روی دیوار و یک زن تنها در خانه‌ای سه طبقه، داستانی می‌پردازد با فضایی هیجان‌انگیز و شنیدنی. از یک وهم و عنصر ساده ترسی تا حد مرگ می‌سازد و با ساختن فضا به درون روح تنهای زن، نقب می‌زند و اینکه دیگران او و احساسات درونی‌اش را نمی‌بینند و نمی‌فهمند خواننده را به همدلی با او می‌خواند:

«زندگی او کز کرده و خشک شده کنار دیواره مهتابی افتاده بود.» (ص ۲۴)

یا:

«سایه‌ها بر جای خویش مانده بودند. و او همچنان به نردبان فرسوده و مستعمل، به زندگی مکیده و در راه دیگران تباه شده و سائیده شده خویش و به سایه‌های بیرفتار، به رنج‌ها و ندانستگی‌های خویش، به آنچه کهاز وجودش کنده شده و در کنار وجودش نقش زمین شده بود نگاه می‌کرد.» (ص ۲۵)

این دو پاراگراف هسته اصلی داستان است. زنی تنها و بی‌کس برای ایجاد هیجان در زندگی‌اش و دیده شدن توسط دیگران، برای اینکه زندگی خشک و تباه خود را رنگی بزند افکاری عجیب و غریب در سر می‌پروراند. با دلسوزی برای خود، نردبان را در ذهنش سمبلی می‌سازد که به جای اینکه خود از آن بالا برود دیگران از او بالا رفته‌اند. از بیهودگی زندگی‌اش، از تباه شدن خودش، به جای غصه خوردن، می‌ترسد. در آن شب هول او خود را موجودی هدر شده می‌بیند و ترس از تباهی است که تمامی وجود او را در برمی‌گیرد. اما آن را در وجود مردی پنهان شده در خانه نهان می‌کند.

نویسنده به درون ذهن زن (زینب) می‌رود و کاوش‌های او را برای این زندگی بیهوده بازگو می‌کند. توجه به افکار درونی دو زن - اگرچه مسیخ دزدهایی خیالی باشند - به شناخت بخشی از افکار آنان و شناساندن و چگونگی ساختار ذهنی زنانی در دو طبقه برای خواننده جذاب است. داستان وحشت زن از مرد توأم می‌شود با حس طبیعی

مردخواهی، که این تعارض گاه پنهان و گاه پیداست. ترس از تنهایی و اینکه در رختخواب کهنه خویش چه تنها و بی کس است.

تنهایی زن دیگر بدون پرداخت عمیق به آن، در کنار تنهایی زینب شبیه سازی می شود و او را - که از نظر زینب «خانم» است - نیز بدبخت و تنها می یابیم. اگرچه محتوای داستان قدیمی به نظر می رسد؛ اما نگارش این داستان ها، شروع خوبی بوده است، شروع توجه به بیان افکار و احساسات زن، در ادبیات آن دوره تازگی داشته است. خصوصاً مطرح کردن خواست های طبیعی جنسی یک زن که بیان کردن آن را در نهانی ترین لایه های درونی اش قبیح می دانستند. جسم زن که نیازمند مرد است و باورهایی که خواهش طبیعی او را پس می زند.

لحن و مونولوگ ها در دهه بیست درست و دقیق نوشته شده. شخصیت ها ابعاد گسترده ای دارند. با ذکر جزئیات دقیق فضایی هراسناک می سازد تا ترس درون زینب به خواننده انتقال یابد و منتظر حادثه باشد.

آذر، ماه آخر پاییز

خلاصه داستان:

داستان در شروع بگير و ببند های سیاسی ۱۳۲۶ نوشته شده است و از برگزشت جوانانی که شور و حال سیاسی سال های بیست در سرشان افتاده و گام در راه پرخطر مبارزه با حکومت گذاشته اند، حکایت می کند.

راوی دوست احمد است که بعد از حمله مأموران به خانه و فرار او، می رود تا وسایل احمد را که راهی سفر است، از خانواده اش بگیرد و ببرد. به خاطر امنیت بیرون از خانه قرار ملاقات می گذارد. در خیابان او با زن و بچه تازه متولد شده و مادر احمد که برای خدا حافظی با احمد آمده اند، آشنا می شود. احمد فردای آن روز کشته می شود. داستان درگیری راوی با خود است به خاطر ندادن پاکت آجیل مادر به احمد، در نهایت بعد از فکرهای ضد و نقیض به این نتیجه می رسد که باید به راه فردا رفت و از بچه احمد نگهداری کرد.

شخصیت ها:

زن ها: مهری (زن احمد، مادر احمد، زن راوی، سکینه).

زن احمد: زنی جوان که به تازگی وضع حمل کرده و روزی که قرار است احمد را ببیند؛ پسرش را آورده تا پدرش را ببیند که می فهمد احمد نیامده. یکریز اشک می ریزد. مادر: با هیكلی کوتاه. ناتوان. در چادری سیاه با پاکتی آجیل برای سرراهی در دست.

زن راوی: که در پنهان کاری های سیاسی شوهرش را یاری می دهد.

سکینه: کلفت خانه است که فقط یک بار ظاهر می شود برای بازکردن در خانه.

مردها: احمد، دوست احمد، فریدون و دکتر و بچه‌های دیگر، علی، مأموران.

احمد: که غایب است. می‌دانیم که گرفتار شده است و در نهایت کشته می‌شود.

دوست احمد: از گروه سیاسی و به شدت محتاط. مردی که می‌خواهد به دوستش کمک کند.

علی: آورنده ماشین برای دوست احمد تا برود و اسباب‌های احمد را از خانواده بگیرد.

بررسی:

نویسنده قصه احمد را از ته شروع می‌کند و با گردش دایره‌وار به نقطه آغازین بازمی‌گردد. در این دایره کلیه حوادثی که بر شخصیت‌ها رفته است در خیال راوی مرور می‌شود. راوی که فهمیده احمد کشته شده است، خود را سرزنش می‌کند که چرا پاکت آجیل مادر احمد را که به او داده بود به دست احمد نرسانده و دور انداخته است.

راوی از جلسه‌ای که تشکیل شده تا مرگ احمد را به اطلاع برسانند، بیرون آمده، از جمع دوستان جدا شده به خیابان می‌آید تا در تنهایی درونش بگیرد. با خود می‌گوید: کاش پاکت را به احمد داده بود. بهانه‌ای کوچک مثل ندادن پاکت آجیل به احمد، چنان او را زجر می‌دهد که پنداری با ندادن پاکت به احمد، او را به طرف مرگ سوق داده است. ولی پاکت بهانه‌ای است که اندوه گسترده‌اش از مرگ احمد را محدود کند و در نهایت خود را با این پندار تسکین دهد که پاکت مهم نیست. حتی فقدان احمد‌ها هم مهم نیست چراکه هوشنگ‌ها (بچه‌های آنان) در راه‌اند. در آخر، زیر مجسمه میدان نشسته است و می‌گوید:

«کجا بروی؟ این آدم‌های بد. آزار این مجسمه به هیچ‌کس نمی‌رسد، نه! راه یفت! زنده‌ها بهتر از مرده‌ها هستند. زنده هستند. همه‌شان بد هستند؟ تو هم بدی. تو به من هم دروغ می‌گویی. اگر پاکت را به او نداده‌ای برای این بوده است که نمی‌خواستی پیش تو خجالت بکشد و از خجالتش تو، خودت، رنج ببری. بین! تو هم بدی. من ناراحتم. ناراحت‌تر. اصلاً چرا من رفتم؟ چه می‌شد اگر نمی‌رفتم؟ خوب، کسی دیگر می‌رفت. بالاخره آن‌ها می‌رفتند و می‌بایستی بروند.» (ص ۷۱)

یا در جای دیگر:

«تو تنهایی. تو تنهایی و آرزویت آتش گرفته است. به پاکت چه؟... تنها احمد که کشته نشده... شاید دلبستگی به مادرش، به گذشته اش نمی گذاشت که در راه فردا برود. حالا مرده که مرده. در راه فردا مرده. اما چیزی بر جای گذاشته. هوشنگ. ده بلند شو! هوشنگ باید بزرگ شود. خیلی وقت است که شب است و تو همه اش در این میدان خالی و کنار این چمن های لجمار و گرد این یادگار گذشته با سایه های خودت گردیده ای. از راهی برو، از راهی که تو را به خانه خودت برساند. و تو فردا و نگاهداری از بازمانده احمد.» (ص ۷۲)

راوی شب و روزش را با افکار ضدونقیض پر می کند. گاه به شدت نومید و گاه امیدوار می شود:

«همه اش با خیال احمد بودم. احمدها، همه این هائی که فهمیده بودند کاری برعهده دارند، همه این هایی که اراده شان را دنیای ملتهب و شعله زندگی آب می داد؛ همه این دست هایی که برای فردا پیش آمده بود.» (ص ۵۷)

مرد در نهایت و در تنهایی با هجوم افکار ضدونقیض کلنجار می رود تا به این نتیجه می رسد که غم و غصه او را به جایی نمی رساند. ادامه راه احمدهاست که غم سنگین از دست دادنشان را سبک می کند. مرد بارها گرد میدان می گردد و بهت زده می گوید:

«بهتم درریوده بود و غم های وجودم بیدار شده بود. من او را نمی شناختم - درست نمی شناختم. اما زندگی او برای من چه بسیار که معنی داشت! احمد از ظلم و سیاهی و تخمیر فساد گریخته بود و رفته بود که فردای پربرکتی را بسازد. این معنی زندگی او بود. زندگی او با معنایش که حالا از گلوله سوراخ سوراخ شده است.» (ص ۶۶)

یا: «او را کشتند و همه را می کشند و همه چیز کشته شده است. آه دیگر چه می ماند؟» (ص ۶۷)

راوی با کشته شدن احمد - که او را حتی درست هم نمی شناخته - در تنهایی خود و غم از دست دادن دوست، خود را بازنگری می کند و می خواهد که خود را بشناسد و بیازماید و قدم در راهی بگذارد که آرمان جوانان آن عصر بود. داستانی است سیاسی با

آدم‌هایی با ایمان که در اولین گام‌ها بودند و شروع‌کنندگان. شخصیت‌های داستان‌ها در این کتاب، با اسامی تکراری خواننده را به دنبال خود از این داستان به داستان بعدی می‌کشانند.

این داستان نیز دوزن دارد، با دو نوع درد تنهایی یکی بی‌شوهر، همدم با سرنوشتی نامعلوم و بچه‌ای کوچک و دیگری مادری درمانده.

زن پیر، زن جوان را دل‌داری می‌دهد تا گریه نکند. نویسنده با جملاتی کوتاه تصویری از زن سنتی و صبور را پیش چشم می‌آورد. در دوسه جمله محبت مادری‌اش در اوج نمایان می‌شود، آرزو می‌کند فرزندش سلامت بماند. او نیز با نگه‌داشتن گریه خود و دادن پاکتی آجیل خون به دل دوست احمد و خواننده می‌کند. پاکتی سرشار از محبت‌های یک مادر درمانده و بی‌چیز.

پاکتی که از سیاه‌مشق‌های بچه‌مدرسه‌ای‌ها درست شده؛ تصویری از فقر و نمودی از مادر که هنوز احمد را بچه‌مدرسه‌ای نیازمند حمایت می‌پندارد، مجسم می‌کند. وقتی پاکت را به دوست احمد می‌دهد گریه‌کنان به او می‌گوید: «این را هم برای سر راهی‌اش آورده بودم شما بهش بدین. ای احمد جون، مادر فدات...» (ص ۵۴)

زن دیگر همسر احمد است. دائماً گریه می‌کند. همان روزی که به خانه احمد حمله می‌کنند تا او را دستگیر کنند، زن هوشنگ (پسرشان) را به دنیا می‌آورد. پدر فرار کرده و پسرش را نمی‌بیند. امشب زن نوزاد را آورده است تا پدرش را ببیند. اما احمد به دلایل ایمنی نتوانسته سر قرار بیاید. بچه را به دوست احمد نشان می‌دهد تا او برای احمد تعریف کند و بگوید پسرش را دیده است. می‌گوید:

«بهش بگین که هوشنگش را دیدین... بگین هوشنگش آمده بود با باباش...»

گریه‌اش مرا سخت ناراحت می‌کرد «با باباش خدا حافظی کنه.» (ص ۵۳-۵۲)

و با این حرف خود را روی رختخواب و چمدان‌ها می‌اندازد و آن‌ها را می‌بوسد و گریه می‌کند. او بر سرنوشت خود و آینده بچه و حال احمد می‌گرید.

خواننده در انتهای داستان با این سؤالات مواجه است که آیا دوست احمد، با ندادن پاکت آجیل، مهر مادر را به دور می‌افکند؟ آیا بیم داشته که احمد با دیدن پاکت از

تهی دستی‌اش خجالت بکشد و نمی‌خواهد احمد را شرم‌زده کند. یا به یاد محبت بی‌دریغ و ساده‌مادر می‌افتد و پایش در راه عقیده، سست می‌شود.

ناراحتی وجدان و عذابی که او با ندادن پاکت در آخرین روز حیات احمد می‌کشد، او را رها نمی‌کند؛ مسئله انتخاب و تصمیم درست یا نادرست را در برهه‌های زمانی و لحظات حساس، به یک میزان و در مراحل مختلف، مورد شک قرار می‌دهد. و به خواننده می‌آموزد که با دقت بیشتری به مسائل پیرامون پیندیشیم و هرچیز خوب یا بد مطلق نیست.

در این داستان شخصیت اصلی (احمد) غایب است (مثل داستان اول که دزدها غایب‌اند) و از زبان دوست، احمد را و از زبان زینب، دزدان را می‌شناسیم. گاه شخصیت غایب به اندازه حاضر، درون داستان نفوذ می‌کند و در پیشبرد آن نقش دارد و شخصیت بیشتر شناسایی می‌شود و گذشته و آینده آن روشن‌تر می‌شود.

زبان در این داستان از ذهن تبعیت می‌کند. طبعی‌ترین و نزدیک‌ترین شکل به روایت را دارد. دوست احمد بریده‌بریده همچون ذهن یک انسان معمولی افکاری را همچون یک فیلم کات می‌کند و نویسنده/فیلم‌ساز، توانسته با نگارش دقیق و با پرش‌های مناسب عاطفه‌های مادر، زن و خود را شعله‌ور سازد. پاکتی که به نظر هیچ است و افکار دوروبر آن به قدری ذهنش را پر می‌کند که مسئله اصلی فرار احمد و دستگیری‌اش و در نهایت کشته‌شدنش همان‌قدر آزاردهنده است که توجه و ندادن یک پاکت از دفترچه مشق. وجود و زندگی احمد با پاکتی معنا می‌شود که از اعماق زندگی او و به دست مادرش به او سپرده شده تا به احمد داده شود. یک پاکت زندگی و عشق؛ و او درگیر با خود که چگونه با دل‌سختی آن را به دور انداخته و به احمد نرسانده است. البته نه بدان معنا که کشته‌شدن احمد همپای ندادن یک پاکت تلقی شود؛ بلکه نشان‌دادن کارکرد و اشتغال ذهن است که چگونه یک مسئله کوچک می‌تواند به اندازه یک مرگ بزرگ شود.